رابطه صفات الهی با ذات

شروع این فکر از جمله‌های بود از مرحوم علامه طباطبایی در مهر تابان، در مباحثهای که با شاگردشان داشتند این را گفته بودند که نکته قویم و خوبی است. فرموده بودند: «به طور کلی موضوع، تقدم رتبی دارد بر محمول»[1] یعنی محمول، یک نحوه وصف است و تأخر رتبی از ذات دارد -به گمانم پشتوانه این مطالب، عباراتی است که در نامه مرحوم سید احمد کربلایی قده در مکاتبات، که مرحوم علامه قده هم محاکمات ِهمان نامه‌ها را دارند، آمده است (علی مابالبال): ذات، ینبوع کمالات است نه متصف به کمالات، یعنی همه حقائق کمالیّه، کمال بودن خود را از او کسب کرده اند، نه ذات از اتصاف به آن ها کامل باشد[2]- اگر این را فهمیدیم انتظار نداریم آن مطلبی که معروف است که صفات، عین ذات است به همین معنا مراد باشد.

---

[1] برای روشن شدن این مطلب بطور كلّی میگوئیم: مفاهیم بطور كلّی مَثار كثرت هستند، و هر مفهومی ذاتاً، بالضّروره از مفهوم دیگر جدا و منعزل است.پس انطباق هر مفهومی بر مصداق، خالی از شائبۀ تحدید نیست؛ و این امر برای شخص متأمّل ضروری است. و بنابراین، عكس این قضیّه چنین خواهد بود كه انطباق مفهومی بر مصداقی كه در ذات خود غیر محدود است، حتماً از مرحلۀ ذات او متأخّر خواهد بود؛ و از طرفی دیگر نیز می دانیم **كه مرتبۀ محمول از مرتبۀ موضوع متأخّر است**. بنابراین چون رتبۀ ذات واجب الوجود، بملاحظۀ آنكه وجودش وجودبالصّرافه است، غیر محدود میباشد، پس آن وجود صرف، از هر تعیّن اسمی و وصفی و از هر تقیید مفهومی بالاتر است؛ حتّی از خود همین حكم. چون اینكه میگوئیم: بالاتر است، این نیز حكمی است كه بر آن موضوع میكنیم؛ و آن ذات بحت بسیط از اینكه موضوع برای این حكم ما گردد و این محمول بر آن حمل شود، عالیتر و راقیتر است.پس آن حقیقت مقدّس اطلاق دارد، از هر تعیّنی كه فرض شود، حتّی از تعیّن همین حكمی كه نمودهایم و از این اطلاقی كه بر او حمل كردهایم. و از اینجا دستگیر میشود كه آن عینیّتی كه بواسطۀ برهان ثابت میشود كه بین ذات و صفات موجود است، فقط از یك طرف است یعنی ذات، عین صفات است ولیكن صفات عین ذات نیستند. بدین معنی كه ذات به ذات خود ثابت است، ولیكن صفات به ذات، ثابت هستند.(مهرتابان، ص231-232)

همچنین ایشان در رسائل توحیدی چنین تعبیری دارند: «انطباق مفهوم بر مصداقی که ذات نامحدود است به نوعی متاخّر از مرتبه ذات آن مصداق می‌باشد. این نوع تأخر، همان تأخر تعین از اطلاق است. از طرفی روشن است که **رتبه محمول، پس از رتبه موضوع است** و چون وجود واجبی، صرف و خالص است، نامحدود می‌باشد، پس از هر نوع تعین اسمی و وصفی و هر نحوه تقیید مفهومی منزه است بلکه از همین حکم نیز منزه است، پس این حقیقت مقدس نسبت به هر تعین مفروضی مطلق است حتی از قید اطلاق» (رسائل توحیدی،ص 21-20)

[2] ظاهرا مقصود،این عبارات است: «و به این لحاظ است بسیط الحقیقة کلّ‌الاشیاء. و ازاینجهت معلوم شد که: إطلاق صفت بر او ضیق عبارت است. و ازاینجهت است که گفته‌اند: بسیط الحقیقة کلّ‌الاشیاء و لیس بشیء منها. و گفته‌اند: بسیط دارای ما دون است به نحو أعلی و أشرف، نه به نحو وجود ما دون که محدود بوده باشد. و اشتمال القویّ علی الضّعیف نیز به همین نحو است، لا اشتمالا علیه بحدّه، و إلّا فالقویّ و الضّعیف متباینان. و المشکّک جنسٌ تحته

انواع، و الاختلاف بينها بالذات؛ ال نوع تحته افراد متّحدة بالذات. و منشأ اين توهّم آنست كه: چون مابهالمتيازي المتيازي عين ما به الاشتراك است، توهّم اندماج ضعيف في القوىّ شده؛ نظير اين توهّم در وجوب و استحباب شده؛ و حال آنكه اگر چنين باشد، وجوب عين استحبابات عديده خواهد بود. مع أنّ الاحكام الخمسة كلّها متضادة. و مراد به فرمايش حضرت أمير عليه السّلام لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُود، اگر حدّ وجودي باشد، كه از محلّ كلام خارج است؛ چه بيان عدم تناهي علم و قدرت و ساير صفات است، كه ال يقف علي حدّ و اگر مراد حدّ مفهومي است، عبارة اخراي وَ كَمالُ التَّوحيدِ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ خواهد بود. كما يقال شيءٌ ال كالاشياء، و علمٌ ال كالعلوم بلكه از اين قبيل است تعبير به جسمٌ ال كالاجسام، اگر ثابت شود صدور اين عبارات از أئمّة أطهار عليهم السّلام؛ چنانچه از هشام نقل شده؛

و نحو اين عبارات در مقام تقريب به افهام عجز و جهله متعارف است. و همين است مراد به عبارت علمٌ كلّي، قدرةٌ كلّية. يعني ذات، پدر پدر جدّ علم است؛ موجد العلم است؛ ال كساير العلوم. كيف؟ و به صار العلم علماً و صار القدرة قدرة. فهو ينبوع العلم و القدرة و الحيوة و ساير الكمالات. و اين تعبيرات نظير آن است كه بچّه نابالغ را به بعضي تعبيرات مناسب حال، حقيقت جماع و لذّت را بفهمانند. و از اينجا معلوم شد كه: مناط كمال ذات واجب، نفس ذات است بذاته؛ بل جهة و ال كيف؛ و جميع عوالم حتّى الاسماء والصّفات ظهورات كمال اوست؛ كظهور الرّشحات من الينبوع. «اوست سرچشمه حيات كه خضر زمان در طلب اوست»

دوش ديدم كه ملائك در ميخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پيمانه زدند

ذات مشتمل بر صفات، بدتر از همين مطلق است. بلي چون كمال خود را به اين صفات بينند، بر او تعالي نيز اعتبار مي كنند؛ و ذلك كما أن البعوضة تتوهّم أنّ للّه تعالي جناحين. پس في الحقيقة مراد اين است كه: آنچه را در غير او اين أسماء اطلاق شود، او خود بذاته دارد بدون اسمه. سبحانه اللّه، اگر مراد اشتمال شيء بر مادون، بنحو مادون كه بحدوده باشد، بسيط نخواهد بود؛ بدترين مركّبات، بل بدترين تركيبات از حدود عدميّه خواهد بود؛ بدتر از همين «مُطْلَقْ» خواهد بود.»(توحيد علمي و عيني، ص77)

بازبيني #2
ايجاد شده 8 نوئن 2025 16:27:25 توسط ... .
به روزرساني شده 28 اوت 2025 15:01:44 توسط ... .